

مجموعه شعر

کوهستان

# آپر مشعل افتاب

ریوار آبدانان





کوهستان

# مشعل افغان

ریوار آبدانان



---

# آپو، مشعل آفتاب کوهستان

---

ریوار آبدانان

---

کمیته‌ی مطبوعات پژاک

---

چاپ اول. ۱۳۹۶ خورشیدی - ۲۰۱۷ میلادی

شمارگان. ۲۰۰۰ جلد

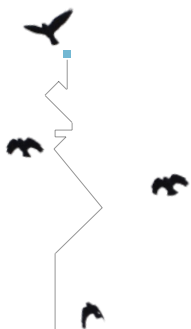
طراحی جلد و صفحه‌آرایی. مرکز‌هنری کمیته‌ی PJAK

چاپ و نشر. چاپخانه‌ی گریلا

انتشارات کمیته‌ی مطبوعات پژاک

پرنده	۸
خورشید	۹
هوا	۱۰
موج	۱۱
صبح	۱۲
گل سرخ	۱۳
تنبور	۱۴
چشمه	۱۵
اقیانوس	۱۶
شرق	۱۷
کلید	۱۸
انار	۱۹
سنگر	۲۰
زیتون	۲۱
کوهستان	۲۲
روزنه	۲۳
عشق	۲۴
آواز	۲۵
چهارشنبه	۲۶
طلوع	۲۷
حقیقت	۲۸

عطر	۲۹
زمزم	۳۰
رؤیا	۳۱
کبوتر	۳۲
سایه	۳۳
مهتاب	۳۴
قُفُنوس	۳۵
پروانه	۳۶
لبخند	۳۷
زیبایی	۳۸
رفیق	۳۹
مشعل	۴۰
آفتابگردان	۴۱
آزادی	۴۲



دل‌نوشته‌هایی کوتاه برای  
رهبر راه آزادی، عبدالله اوجالان (آپو)  
که پرومته‌وار در زندان جزیره‌ی امرالی  
مصلوب است ■

پرنده

سیاهچاله است امرالی  
و تو تنها پرنده‌ی نوری  
که به جهان‌های آزاد  
گریز می‌زنی..



## خورشید

ابر و باران و درخت ندارد امرالی  
اما کلام تو خورشیدی  
که انار امید رویاند و  
گیلاس عشق را  
در این برف زمستانی!

هوا

از پشت دیوار بی پنجره‌ی انفرادی‌ات  
دل‌نگرانِ سرفه‌های دودآلودِ زمینی.  
گلِ سرخی برای زخم‌های جهان می‌فرستی  
و موجی از هوای پاک  
بر سنبله‌های رفاقت و در ریه‌های عشق  
می‌وزی!

## موج

موج‌های دریای مرمره، بر صخره‌های  
جزیره می‌کوبند  
و در بازگشت‌شان،  
گوشه‌ای از کلام تو را به ساحلِ انتظار ما  
می‌آرند.

صبح

یک سلامِ تو کافیست  
ز راه دور  
تا خوابِ زمستانه‌ی باغ بپاشوید  
و شاخه‌های سیب به شکوفه نشینند میان  
برف!  
یک سلامِ تو کافیست  
ز راه دور  
تا تمام لحظه‌های من  
«صبح» شود!

## گل سرخ

از پنجره‌ی ناهشیارِ نقشه‌ی زمین، جزیره  
پیدا نیست  
کشتی‌های دیدار، در اتاق انتظار ژاندارمری  
به گل نشسته‌اند  
و آسمان امرالی پر از خارهای نامرئی‌ست.  
بادبانِ قلبم را می‌گشایم  
و با جهت‌نمای عشق، به دنبال تو می‌گردم  
در پروازی که آغازش سرخ است و  
سرانجامش گل سرخ..

تنبور

و عشق، تنبوری باستانی ست  
که دلتنگی‌های توفانی من در هوای تو  
می‌نوازش  
تا حضورت در انارستانِ قلبم همیشگی  
باشد..

## چشمہ

سنگ۔ واژہهایی بودیم  
دلبرده و خاموش  
ما را بر بال پرندہی الہام نشاندی  
و بہ سرزمین شعر بُردی  
اینک، چشمہ۔ واژہهایی ہستیم  
روشن و جاری

## اقیانوس

موج مزن مرمه، بر صخره‌های جزیره‌ی  
امرالی  
در سلول انفرادی‌اش، اقیانوسی جاری‌ست..



شرق

طلوع نکن خورشید... بازگرد!  
سال‌هاست که روز ما از میانه‌ی امرالی  
آغاز می‌شود  
و شرق جایی‌ست در حوالی انفرادی‌اش..

کلید

برای نرسیدن به تو  
آب‌ها را هم قفل و رمزگذاری کرده‌اند  
اما کلمات تو، کلید تمام درهای بسته  
است..

## انار

پاسبانانِ زندان، به نفرت حقیر خود  
چسبیده‌اند  
و تو بزرگترین انارِ عشق را از بالای دیوار  
امرالی  
به سمت جهان پرتاب می‌کنی..

سنگر

باد می آید  
هوای امرالی مثل همه‌ی چهارشنبه‌ها  
توفانی‌ست  
امواج مرمره با آرواره‌های دریده خیز  
برمی‌دارند  
اما در عمق نگاه آرام آپو  
چشمان چهل میلیون کورد  
سنگری محکم برکشیده‌اند..

## زیتون

آپو  
همان شاخه‌ی زیتونِ سبزِ قرن است  
که از کبوتران، پنهانش نموده‌اند..

## کوهستان

به تو که می اندیشم  
کوهستان از میان مه سر بلند می کند  
و صمغ درختان بنه، چونان اکسیری  
بر زخم هایم می بارد..

## روزنه

آمیزه‌ی گُل سرخ و آفتابی  
از هر جانب می‌نگرم، تو را می‌بینم  
چه از دروازه‌ی اندیشه و چه از روزنه‌ی  
دل..

عشق

شَلاهِی بلندِ کلمات، در خونم می‌ریزد  
و راهی در برابر نگاهم جاری می‌شود  
از عشق، به عشق..



## آواز

کلمات من، شکوفه‌های سپیدِ بهاری‌اند  
عمرشان کوتاه است  
به تو نمی‌رسند  
کلمات تو اما پرنده‌های تیزبال‌اند  
همیشه در کنار من آواز می‌خوانند..

## چهارشنبه

تنها، چهارشنبه‌ها را داشتیم  
روزهایی که قاصدک‌ها برای آوردن شهید  
کلامت  
سوار بر کشتی  
از سال‌های نوری دریای مرمره عبور  
می‌کردند  
به جزیره نزد تو می‌آمدند  
و در بازگشت پُربارشان  
باغ‌های معلقِ عشق را  
که با معجزه‌ی دستان تو سبز مانده  
در گلوی تشنگی‌هامان می‌تکاندند  
دیکتاتور شهر می‌گوید:  
«هوای مرمره تا اطلاع ثانوی توفانی‌ست  
بادبان‌ها با باد همراهی نمی‌کنند  
و زخم‌های عمیقِ کشتی نیاز به پانسمان  
دارد»!  
... اکنون سال‌هاست در فاصله‌های بی‌نور،  
بی‌خبر مانده‌ایم  
تقویم‌ها یکی پس از دیگری، ناقص‌الخلقه  
بایگانی می‌شوند  
سال‌هاست که هفته‌هایمان  
چهارشنبه ندارند..

## طلوع

با تو  
تنها یک جهتِ جغرافیایی دارم  
و آن هم شرق  
همیشه بر من طلوع باش  
ای یگانه آفتاب..

## حقیقت

تو در آن جزیره‌ی پرّ جهان  
در آن چاه تاریک، تنها نیستی  
حقیقت با توست..

## عطر

آنجا، تنها تو هستی  
و گل زیبای حقیقت  
با گلبرگ‌هایی هزار رنگ  
عطرش تا به اینجا هم می‌رسد..

زمزم

تو از اورفا  
شهر ابراهیم خلیل هستی  
که چنین بر سیمان سردِ زندانت پای  
کوبیدی  
و زمزم حقیقت، از اسماعیلِ کلمات  
جاری شد..

## رؤیا

آزادترین تویی  
که همواره  
رؤیایی برای شروع و  
قلبی برای بخشیدن به دیگران داری..

کبوتر

کبوترهایی که با آنها همصحبت شدی  
اکنون اگر قطره‌های نور و  
گندم فرزانی در آب و دانه‌شان نریزیم  
بهانه می‌گیرند و نمی‌خورند..



سایه

از روزی که خورشیدِ ما را دزیده‌اند  
نه سایه‌ای دارم  
و نه دیگر خودم هستم..

## مهتاب

از روزی که خورشیدِ ما را دزدیده‌اند  
مهتاب هم خاموش و پاییزی‌ست  
و ستاره‌های مذاب،  
یکی‌یکی به روی گیسوان تنهایی‌ام  
می‌چکند و  
گم می‌شوند..

## قُقُنوس

تو زندانی آن‌ها نیستی  
زیرا رؤیایت را  
زنبق‌های همیشه شکوفایِ خلق را داری  
آن‌ها اما زندانیانِ خویش‌اند  
زیرا تمام خیال‌شان این بود که رؤیایت را در  
آتش بیاندازند  
بی‌خبر از آنکه تو ابراهیمی  
و قُقُنوس، همیشه در سرآغازِ پرواز است...

## پروانه

می‌دانم این چه رازی‌ست  
که هرگاه نام «آزادی» را بر زبان می‌رانم  
پيله‌ای در هزارتویِ قلبم می‌شکافد  
و پروانه‌ای از دل تاریکیِ مطلق  
بال‌های فسفرینِ سبز و سرخ و زردش را  
می‌گشاید  
یک‌راست به سمت سرچشمه‌ی نوری که  
تویی  
پرواز می‌کند...

## لبخند

## حقیقت

با بالاپوشی بافته از تار و پودِ زندگی  
- روی شانه‌های رنج‌دیده‌اش -  
و لبخندی به روشناییِ آزادی  
- بر لبانِ نغمه‌خوانش -  
در آستانه‌ی بارقه‌ی نگاه تو ایستاده است  
راست‌قامت و  
پیروز

## زیبایی

این درخششِ چشمانِ سیاه و  
دشنه‌های نقره‌فام ناگهان کشیده‌ی ابروانش  
نیست  
که زیبایش نموده.  
زیبایی‌اش  
درخشش بلورهای برفی که بر موهایش  
نشسته نیست  
یا قامتش که ادامه‌ی سلسله‌ی کوهستان  
است.  
زیبایی‌اش، آفریده‌ی سمفونی شنیدنی  
صدایش نیست  
یا تاللو ناب خنده‌هایش.  
این مهتابِ پُر جاذبه‌ی فرزاندگی‌ست  
که از آفاق سیمایش برآمده  
و نه تنها او  
که جهان را زیبا نموده است..

رفیق

سرود بلوط و کوهستانی، تو ای رفیق!  
پس آشیانه‌ی پرنده‌های شوق ما  
تا همیشه در بلندای امنِ بهار توست

## مشعل

تویی راهنمای گذشتن از هزارتوی شب  
ای مشعل آفتاب کوهستان  
آمدی و برف سال‌های تاریکی و غم، ز  
یادم رفت..



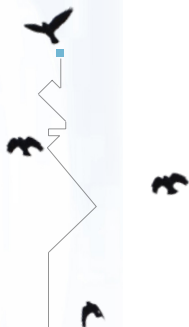
## آفتابگردان

آفتابگردانِ دمِ جهت نمایی ست  
شرق و غرب و شمال و جنوب آن، تنها  
تویی..

آزادی

گام‌هایش بلند  
نگاهش بلند  
امیدش بلند  
قامت رؤیای او بلند  
... در چارچوبِ شعر هم نمی‌گنجد  
جنگاورِ نستوه راه آزادی... آپو!





سرود بلوط و کوهستانی، تو ای رفیق!  
پس آشیانه‌ی پرنده‌های شوق ما  
تا همیشه در بلندای امنِ بهارِ توست